

ممن يحبه في الله فمشى الى باب الأتابك سعد وجعل يقول النار النار قليل ما بال
الشيخ (ورق ۱۴۹) فقال حبستم ولد رسول الله صلى الله عليه وسلم واني اخاف
ان تأخذكم نار الله فندم الأتابك و امر بإطلاقه ، ولما توفي الشيخ زين الدين
مشى القاضي تحت جنازته و اثنى عليه وقال خطوة بخطوة و كلمة بكلمة ،
وروى ان الشيخ روزبهان البقلى^۱ كان نائماً يوماً للقيولة و اتى
القاضي لرؤيته فلما علم ان الشيخ فائل رجع قليلاً فانتبه الشيخ من منامه و تبعه حافياً
حتى ادركه فقال رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم هذه الساعة في منامي فقال
قم فانّ ولدى محمداً يريدان يلقاك ، وروى انه قام يوماً من مجلسه و خرج مسرعاً
الى السوق فتمجبوا منه و اسرعوا في اثره فوقف على دكان وضع فيه أجانة رائب^۲
فمد يديه الى الأجانة * فأرائها كلها فراوا في قعر الأجانة حية ميتة فقال لصاحبه
اغسل الأجانة^۳ ولا تدع رأسها في الليالي مكشوفاً بعد ، وكراماته كثيرة توفي
في سنة . . . وستمائة^۴ ودفن بداره المشهورة رحمة الله عليهم .

۲۱۱ - السيد عز الدين اسحق بن محمد

ولده العالم العابد الطائع لأمر الله ولى قضاء شيراز في عهده وبعده فتفصلي
عن عهده ذلك ببركات^۱ العلم والتقوى (ورق ۱۴۹ ب) وكمال الحدس والذكاء وله

۱ - كلمة «البقلى» فقط در م موجود است .

۲ - اِجَانَةٌ بكسر هـ و تشديد جيم بمعنى تغار است و رائب بمعنى ماست است (سامى فى الأسامى) ،

۳ - از ستاره تا اینجا از ب ساقط است ، ۴ - جای آحاد و عشرات در هر سه نسخه سفید

است ، - در شيراز نامه ص ۱۵۴ وفات صاحب ترجمه را در سنه ششم و جهل ويك نگاشته است ،

۵ - م ، القاضي (بجای «السيد») ، ۶ - م : بيركة ،

اسانید فی الحدیث رواها کثیر من العلماء منهم الشیخ صدر الدین المظفر^۱
و القاضی جمال الدین المصری^۲ و کان یقضى بین الخلق بنیابته^۳ مدّة مدیدة، وله
خصائل اثیرة و خلائق مرضیة و مرقدہ بجانب والده^۴ رحمة الله علیهم .

۲۱۲ - القاضی امام الدین ابوالقاسم عمر بن محمد بن

علی البیضاوی^۵

مقتدی عصره و اوحد دهره کان اماماً متبحراً جمع بین العلم و التقوی و تقلد
القضاء بشیر از سنین و درس و اسمع و حدث و روى و من شیوخه شمس الدین
عبدالرحیم^۶ بن عبدالرحمن السروستانی و هو یروی مصنفات محیی السنّة^۷ عن
مقاتل بن فرکوه الدیلمی^۸ عنه وله کتاب ذکر فیه شیوخه و مقرّواته علیهم ، و من

۱ - رجوع شود بنمره ۱۳۵ از تراجم ، ۲ - رجوع شود بنمره ۲۴۰ از تراجم ،
۳ - ضمیر «کان» راجع است بقاضی جمال الدین مصری و ضمیر «بنیابته» بصاحب ترجمه ، مؤلف در
شرح احوال ابن قاضی جمال الدین مصری ورق ۱۴۸ ب گوید ، «ولی امور شرعیات المسلمین بنیابته
السید القاضی عز الدین اسحاق بن القاضی شرف الدین محمد الحسینی فتفسی عن عهدتها و ادی
حق امانتها» ، ۴ - این شخص پدر قاضی ناصر الدین عبدالله بیضاوی صاحب تفسیر معروف
و نظام التواریخ و غیره است و ترجمه احوال او در شیراز نامه ص ۱۳۶ نیز مذکور است ،
۵ - رجوع شود بنمره ۹۲ از تراجم کتاب که در آنجا مؤلف او را فقط در تحت عنوان ، الشیخ ابوالقاسم
السروستانی اسم برده است بدون ذکر نام و نسب و لقب او مثل اینجا ، رجوع شود نیز بشیراز نامه
ص ۱۳۴ و ۱۴۲ ، ۶ - یعنی ابو محمد حسین بن مسعود فرّاء بقوی ملقب بمعیی السنّة از
مشاهیر علماء شافعیه و متوفی در سنه ۵۱۰ یا ۵۱۶ صاحب شرح السنّه و مصابیح السنّة و جمع بین الصحیحین
هر سه در حدیث و تہذیب در فقه و معالم التنزیل در تفسیر (رجوع شود بص ۱۹۳ حاشیہ ۲) ،
۷ - چنین است نام و نسب این شخص در اینجا در ق م ، ب ، مقابل (بیا موحده بجای تاء مثناة
فوقانیہ و بتشدید راء فرکوه بضبط قلم) ، ولی بعد ازین در ورق ۱۵۲ ب که باز مجدداً نام
همین شخص آنجا آمده هر سه نسخه در آنجا متفقاً نام و نسب او را چنین دارند ، **عماد الدین**
ابو مقاتل مناور بن فرکوه الدیلمی (مقاتل در هر سه نسخه با تاء مثناة فوقانیہ و بملاوۃ
بئیہ در صحنہ بعد

جماعة تلامذته بشيراز الشيخ صدر الدين المظفر^۱ و مولانا نور الدين عبدالقادر^۲
وغيرهما من الأکابر، توفي في ربيع الأول سنة خمس و سبعين و ستمائة^۳ و دفن
بالصفاة الجنوبية من المدرسة المقربية^۴ بالسوق الكبير رحمة الله عليهم.

بقیه از صفحه قبل

کلمه « ابو » قبل از آن ، - و مناور بمیم و نون و الف و واو وراء مهمله و درم روی و او آن
فتحة گذارده ، - و فر کوه بقاء وراء مهمله و کاف و واو و هاء ، و درم روی راه فر کوه تشدید
گذارده) ، و بدون شک صواب در نام و نسب این شخص همین املاء اخیر است یعنی املاء ورق
۱۵۲ ب ، و بدون شبهه کلمات « ابو » و « مناور » در نتیجه سهو نسخ یا سهو خود مؤلف در موضع مانحن
فيه ازین افتاده است بدلیل آنکه **اولاً** در شیراز نامه که دومرتبه نامی از همین شخص در آنجا نیز برده
شده (ص ۱۲۵ و ۱۲۹) در هر دو مورد کلمه اول ابو المقابل [صح : ابو مقاتل] مرقوم است نه
مقاتل تنها که از آن واضح میشود که این کلمه یعنی مقاتل نام صاحب ترجمه نبوده است بلکه جزء کنیه او
بوده ، **و ثانیاً** نام و نسب او در موضع دوم در شیراز نامه « عمادالدین ابی المقابل [صح : ابی مقاتل]
مناور فر کوه الدیلمی » مرقوم است یعنی بعینه بطریق شد الأزار در ورق ۱۵۲ ب منتهی بحذف
کلمه « ابن » بعد از مناور سهواً من النسخ ، **و ثالثاً** در کتاب التدوین فی اخبار قزوین تألیف
رافعی (نسخه عکسی اسکندریه ص ۴۹۵) که آنجا نیز ذکر این شخص استطراداً آمده نام او
باینصورت مرقوم است : « مناور بن فره کوه الدیلمی الیزدی » بدون ذکر کنیه او ابو مقاتل
و لقب او عمادالدین و بعلاوة هائی بعد از راه فر کوه ، و عین عبارت رافعی از قرار ذیل است :
« السادس والثلاثون المنور بن امیرانبه بن الحارث الهاشمی ابو الکرم الفارسی بروی شرح السنة
والمصابیح للشیخ الحسین البغوی عن مناور بن فره کوه الدیلمی الیزدی عنه » ، - و در هر سه مأخذ
مذکور یعنی شد الأزار و شیراز نامه و تدوین در جمیع مواردی که اسمی از او برده شده فقط بمناسبت
این بوده است که او راوی تصانیف بغوی بوده است بلاواسطه از او ، پس از مجموع این
اطلاعات منته ری که از مأخذ سه گانه فوق بدست آورده ایم واضح میشود که این عمادالدین
ابو مقاتل مناور بن فر کوه (یا فره کوه) دیلمی یزدی از علماء شافعیه او آخر قرن پنجم و اوایل
قرن ششم بوده است چه شیخ او بغوی مذکور چنانکه در فوق گفته شد در سنه ۵۱۰ یا ۵۱۶
وفات یافته پس خود او نیز بالطبع در همان حدودی که گفتیم میزیسته است ، و دیگر آنکه وی از
تلامذه مجتبی السنه بغوی و از رواة بلاواسطه تصانیف او بوده است و جماعتی از علماء ایران مانند
ارشد الدین نیریزی و امام الدین عمر بیضاری و فقیه صائین الدین حسین صاحب « تاریخ مشایخ فارس »
و ابو الکرم منور بن امیرانبه هاشمی فارسی تصانیف بغوی مزبور را همه از او فرا گرفته اند ، -

۱ - رجوع شود بنمره ۱۳۵ از تراجم ، ۲ - رجوع شود بنمره ۲۶۷ از تراجم ،

۳ - شیراز نامه ص ۱۳۶ وفات او را در سنه ۶۷۳ نگاشته ،

۴ - یعنی مدسه که امیر مقرب الدین ابوالفاخر مسعود بن بندر وزیر اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی
در شیراز بنا کرده بوده است (رجوع شود بشیراز نامه ص ۵۹ ، و ص ۲۸۹ حاشیه ۴ از کتاب حاضر) ، -

۲۱۳ - الشيخ بانجير ابن عبدالله الخوزي

كان في بدء الأمر تاجراً أميناً متديناً (ورق ۱۳۰) لم يكن له بضاعة كثيرة لكن كان ذا يمن وبركة وذكروا له قصة عجيبة سمعتها عن كثير من الرجال وهي أنه سافر مرة الى بعض البحار في جمع من التجار فلما توسطوا البحر وقفت السفينة كأنها اخذتها جماعة فقال اهل السفينة من انتم فقالوا نحن قوم من الجن جننا كم لطلب الزيت فهل فيكم من كان معه زيت فأشاروا الى بانجير^۲ وقالوا انه

۱ - چنین است این کلمه صریحاً و واضحاً درق (یعنی بانجير بیا موخده و الف و نون و جیم و یاء مثناة تحتانیة و در آخر راه مهمله) ، ب م ، « بنجیر » بهمان ضبط مذکور ولی حرف اول بی نقصه و بحذف الف ، در نسخه م بعلاوه برسم بسیاری از نسخ ایرانی نقاط جیم و یاء بعد از آنرا باهم مرکب کرده و سه نقطه مجتمعه زیر جیم گذارده و در نتیجه همین مساهله این کلمه به « بیخیر » [= بی خیر ، یعنی بی اطلاع و بی آگاهی] تصحیف شده و در حاشیه م یکی از قراء بخطی الحاقی جدید در مقابل این عنوان نوشته : « مرار مشهور بشیخ بیخیر » ، و در جاب سقیم ترجمه فارسی کتاب حاضر بقلم پسر مؤلف که در سنه ۱۳۲۰ شمسی در شیراز بطبع رسیده نیز در شرح احوال صاحب ترجمه ص ۱۲ همین تصحیف پیروی شده و نام او را « شیخ بیخیر » چاپ کرده اند ۶۱ - در شیراز نامه ص ۱۳۸ نام صاحب ترجمه استطراداً بمناسبت مدرسه و رباطی که در شیراز بنا کرده بوده و مؤلف کتاب حاضر نیز بدان اشاره کرده دوسرته برده شده است و اتفاقاً در هر دوسرته مصون از تصحیف و با املای صحیح درست چاپ شده ، در ترجمه احوال شرف الدین بن بهرام زکی (صاحب ترجمه آتی الذکر بلافاصله بعد) گوید : « وقبر مبارکش در مدرسه بنجیر خوزی بصفه جنوب افتاده و امام عالم اسوة الأفاضل المتورعین اصیل الدین ابو عبدالله جعفر بن امام نصیر الدین محمد معروف بصاحب لوح که از اکابر زمان و مشاهیر فضلاء عصر بود و از جمله تلامذه آن بزرگه هم در جوار او بر رباط بنجیر مدفون است » ، - این کلمه چنانکه در حواشی آخر کتاب ان شاء الله مشروحاً بیان خواهیم کرد از اعلام دیالمه است از جنس و شمگیر و گورگیر و شیرگیر و مرکب است از عنصر اول « بان » یا « بن » بمعنی غیر معلوم و از « گیر » صفت فاعلی از فعل گرفتن بمعنی گیرنده ، و در کتب تواریخ و رجال باسامی بسیاری از اشخاص مشاهیر که اغلب از دیالمه بوده اند بره یخوریم که همه موسوم بهمین اسم بوده اند بصور مختلفه بانجیر و پنجیر و بنگیر باکاف [فارسی] بجای جیم و در تاریخ السلجوقیه عماد کاتب اصفهانی و کتاب التدوین رافعی و معجم البلدان یاقوت و معجم الأدباء ه ان مؤلف و تاریخ ابن الأثیر و و صاف بسیار مکرر اسامی ایشان آمده است و ان شاء الله در حواشی او آخر کتاب عین عبارات آنها نقل خواهد شد ،

۲ - چنین است درق صریحاً و واضحاً ، ب م ، « بنجیر »

صاحب زیت فقالوا آذلوه الینا فآذلوه الیهم ولم یکن لهم بد من ادلائه واصحبوه
 زیته واثائه فرفعه الجن وذهبوا به الی جزیرة بین البحار وكان فیها رجال من الجن
 فقالوا له بع زیتك منا فقال انا و الزیت فی ایدیكم فقالوا تقابل الزیت بالدر ووزناً بوزن
 وکیلاً بکیل فقال انتم اعلم فوزنوا زیته واعطوه فی ازائها الدر الثمین فقال لو کنت اعلم
 ان للزیت عندکم هذا القدر لا شتریت فی بلدی زیتاً کثیراً فقالوا لو کنا نعلم انک
 تمول هذا لما آتیناک الینا ثم قال سیدهم اخرجوه من بینکم فرفعه واتوا به الی
 ساحل البحر وكان معه من تلك الدر (ورق ۱۳۰ ب) فلما رجع الی وطنه ابتنی من
 ذاك المال مدرسة و اشترى عقاراً و ضیاعاً کثیرة و وقفها علیها و تاریخ ذلك سنة
 اثنتین و سبعین و خمسمائة، و قیل^۱ كان له غلامان ذکیان قد ادبهما فحرضهما علی
 تحصیل العلوم فصارا من العلماء الأعلام و جعل الله فی نسلهما القضاة و الحکام،
 الْعِلْمُ بَلَغَ قَوْمًا ذِرْوَةَ الشَّرَفِ فَصَاحِبُ الْعِلْمِ مَحْفُوظٌ مِنَ الْحُرْفِ^۲
 يَا صَاحِبَ الْعِلْمِ مَهْلًا لَا تُدْنِسُهُ يَا لِعُمُودِ بَقَائِ مَا لِلْعِلْمِ مِنْ خَلْفِ

۲۱۴ - مولانا شرف الدین عمر بن الزکی البوشکانی^۳

استاذ العلماء و مرجع الفضلاء و ملجأ الأكابر فی عهده و جامع اقسام العلوم
 من المعقول و المعانوم^۴ لم یترك فناً من الفنون الا درسه و لا علماً من العلوم
 الا مارسه و كان مع ذلك احد العباد المرتابین یصلی کل يوم و لیاة صباوات کثیرة

۱- کلمة «قیل» در م موجود نیست ، ۲- بضم حاء وفتح راء جمع قباسی حُرْفَةٌ بضم و سکون
 است بمعنی بدبختی و حرمان ، «والحُرْفَةُ بِالضَّمِّ الحَرَمَانُ وَهُوَ اسْمٌ مِنْ فَوَلْكَ رَجُلٌ مَحَارِفَ بِفَتْحِ الرَّاءِ
 اِی مَنقُوصِ الْعِظَّةِ لَا یَنمُو لَهُ مَالٌ» (لسان العرب) ، ۳- چنین است عنوان در هر سه نسخه ،
 ولی م «زکی» دارد بدون ال ، ۴- درق در متن ، «المنقول» ، و در حاشیه ، «المعوم»

و یجتهد فی امر وضوئہ و طہاراتہ^۱ اجتہاداً بلیغاً ولم یخط قط خطوة الآ
 فی رضاء^۲ اللہ تعالیٰ ولم یتکلم بکلمة هجر مدة عمره و كانت له سدة یجلس علیها
 متى درس تعظیماً مکانة العلم و کان اکابر العلماء یتلمذونہ^۳ منهم * الشیخ ظہیر الدین
 عبدالرحمن بن علی بن بُرغش^۴ و مولانا قطب الدین محمود بن مصلح الشیرازی^۵
 (ورق ۱۴۱) قرأ علیہ الکلیات و اثنی علیہ فی دیباجة شرحہ لذلك الکتاب فقال
 هو علامة وقته و شیخ الكل فی الكل^۶ ، و القاضی ناصر الدین عبداللہ^۷ بن عمر
 البیضاوی قد تأدب به و تخرج لیدیه و کان عین تلامذتہ و یقال ان اصول تصانیف
 القاضی کلها كانت فی اجزاء مسوداته قد تصرف فیها القاضی و نقلها الی البیاض ،
 وله کرامات کثیرة و عبارات بلیغة توفی فی سنة ثمانین و ستمائة^۸ و دفن فی الصفة

۱ - م : طہارتہ ،

۲ - کذا فی ق م ممدودا ، ب : رضا (مقصورا) ، و کلاهما صحیحان قال فی اللسان ، و رضیت عنک
 رضی مقصورة مصدر محض و الاسم الرضاء ممدود عن الالفحش ،

۳ - کذا فی النسخ الثلاث ، و الصواب یتلمذون له او یتلمذون عنده (انظر معیار اللغة فی ل م ذ) ،

۴ - از ستاره تا اینجا فقط در ق موجود است ، ۵ - رجوع شود بص ۱۱۱ حاشیة ۱ ، و
 بر ماخذ آنجا علاوه شود ، تاریخ گزیده ۸۰۹ ، و مفتاح السعادة ۱ : ۱۶۴ ،

۶ - عین عبارت قطب الدین شیرازی در دیباجة شرح کلیات قانون ابن سینا کہ مؤلف ابن دوسه
 کلمه را از آنجا اقتباس نموده از قرار ذیل است ، و فشرحت فی کلیات القانون عند عمی سلطان
 ان حکماء مقتدی الفضلاء کمال الدین ابی الخیر بن المصلح الکازرونی ، ثم علی الامام المحقق و
 العبر المدفق شمس الملة و الدین محمد بن احمد الحکیم الکیشی ، ثم علی علامة وقته و هو شیخ
 الکز فی الکز شرف الدین [بن] زکی [کذا بدون ال] البوشکانی فانهم كانوا مشهورین بتدریس
 هذا الکتاب و تمیز قشره عن اللباب معتنین بحد مشکلاته و کشف معانیاته سقی الله ثراهم و جعل الجنة
 منوهم » (نقل از نسخه خطی آقای آقا مرتضی نجم آبادی) ،

۷ - چنین است در ق بتصحیح الحاقی روی متن اصلی ، ب م و اصل ق : محمد (غلط فاحش) ،

۸ - کذا فی م ، در ب ق جای ثمانین سفید است ، در شیراز نامه ص ۱۳۷-۱۳۸ شرح حال
 مختصری از صاحب ترجمه بعنوان شرف الدین بن بهرام زکی مذکور است و وفات او را در آنجا در
 سنة ۶۷۷ نکاشته ، و درس ۲۴۷ از کتاب حاضر نیز نام او استطراداً آمده است ،

الجنوبية من تلك المدرسة^۱ ورثاه القاضي ناصر الدين بقصيدة طويلة وكانت مكتوبة على مرقدہ فمحاها يد الأنام وبذل الصندوق بمرور الأيام، وفي تلك البقعة الشريفة كثير من العلماء والعباد والقانتين والقانتات رحمة الله عليهم اجمعين .

۲۱۵ - الشيخ سراج الدين محمود بن خليفة بن عبد السلام بن احمد بن ساليه^۲

قدوة ارباب العرفان واسوة اصحاب البيان كان واحداً مشاركاً اليه في كشف الحقائق ونكات التوحيد وكان له مجلس في زاويته يتكلم على الكرسي بلسان شاف وبيان كاف وله تصانيف معتبرة في التصوف وغيره ولبس عنه خلق كثير، وشجرة خرقته من الشيخ المرشد ابي اسحق^۳ قريية (ورق ۱۳۱ ب) واكثر

۱ - یعنی در مدرسه که بانجیر بن عبدالله خوزی مذکور بلافاصله قبل ازین ترجمه در شیراز بنا کرده بود ، در شیرازنامه ص ۱۳۸ در شرح احوال صاحب ترجمه حاضر گوید : « و قبر مبارکش در مدرسه بنجیر خوزی بصفتی جنوب افتاده » .

۲ - چنین است عنوان در ق ب ، م ، فقط تا « خليفة » دارد و این کلمه را نیز « الخليفة » نوشته با ال ، - این شخص از اعقاب شیخ الشیوخ ابوالحسین احمد بن محمد بن جعفر بیضاوی معروف بابن سالیه است که در ص ۵۴ حاشیه ۶ اشاره اجمالی باو شده ، و در خصوص تحقیق در اصل کلمه « سالیه » رجوع شود بص ۱۸۰ حاشیه ۱ ، - شرح احوال چند تن از اعضاء این خاندان بنی سالیه را ان شاء الله تعالی در حواشی آخر کتاب ذکر خواهیم نمود .

۳ - کلمه « ابي اسحق » فقط در م موجود است ، - مراد شیخ ابواسحق ابراهیم بن شهریار کازرونی معروف بشیخ مرشد متوفی در سنه ۴۲۶ است ، رجوع شود بص ۴۹ حاشیه ۶ ، - سلسله خرقه صاحب ترجمه تا شیخ مرشد که مؤلف بدان اشاره میکنند در مجمل فصیح خوانفی در حوادث سنه ۶۰۶ در ضمن ذکر سلسله خرقه شیخ روزبهان بقلی مذکور است از اقرار ذیل ، « و او [یعنی شیخ روزبهان بقلی] مرید شیخ سراج الدین محمود بن خلیفه بود و خرقه تصوف از دست او پوشیده و او از دست شیخ احمد بن عبدالکریم و او از دست خطیب ابوالقاسم محمود بن احمد الکازرونی و او از دست شیخ مرشد ابواسحق ابراهیم بن شهریار الکازرونی » ، و از اینجا سلسله خرقه را تا حضرت رسول [بزعم ایشان] امتداد داده که چون محل حاجت ما نبود ذکر نکردیم ، و در کتاب تحفة العرفان فی ذکر سید الاقطاب روزبهان ورق ۱۳ نیز همین سلسله خرقه را با اندک اختلافی با مجمل فصیح خوانفی ذکر کرده است . -

متبعی^۱ هذه الشجرة ينتهون اليه منهم الشيخ روزبهان البقلی رحمة الله عليه
وغيره، توفي في سنة اثنتين و ستين وخمسةائة و دفن في بتمته بسكة البرامكة
رحمة الله عليهم .

۲۱۶ - السيد بهاء الدين حيدر بن السيد عربشاه الحسيني^۲

كان من زهاد السادة و عباده البلدة له رواية في الحديث و التفسير و غيره
وقد صنّف في التصوّف تصنيفين احدهما كتاب المصباح لاهل الصلاح ، و الآخر
المفتاح لاولى النجاح سلك فيهما طريقة الأمام الغزالي رحمة الله عليه ، تأدب
بخاله السيد اصيل الدين عبدالله^۳ و روى كتاب المفاتيح و جميع تصانيفه عنه و كان
يذكر الناس اخلاصاً و حسبة لا يخالطه رياء و لا سمعة تاركاً للتكلف غير مبال
بأقبال الدنيا و ادبارها ، و مما نقلت من خطه الشريف :

عَدُوكَ مِنْ صَدِيقِكَ مُسْتَفَادٌ فَلَا تَسْتَكْبِرَنَّ مِنَ الصِّحَابِ
فَإِنَّ الدَّاءَ أَكْثَرَ مَا تَرَاهُ يَكُونُ مِنَ الطَّعَامِ أَوْ الشَّرَابِ^۴

۱ - كذا في النسخ ، و لعل الأقرب الى الصواب « متبعي » من باب الافتعال ،
۲ - چنین است عنوان در هر سه نسخه ، ولی م « الحسنی » دارد بجای « الحسینی » ، و آن غلط
فاحش است چه این خاندان از بنی اعمام سید علیخان معروف شارح صندیه و صاحب
انوار الربیع و سلافة العصر و سلوة الغریب است ، و این خاندان بتصریح خود سید علیخان مذکور
در سلوة الغریب و در شرح صحیفه سجادیه (بنقل مؤلف فارسنامه ناصری که خود از احقاب همین سید
علیخان است ج ۲ ص ۸۰) از احقاب زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است .
۳ - رجوع شود بنمرة ۲۲۹ از تراجم ، و مراد بکتاب المفاتيح کتاب « مفاتيح الهدی » است
از تألیفات همین سید اصیل الدین عبدالله که چنانکه مؤلف در ترجمه او گفته در احکام و حدیث است ،
۴ - این دو بیت را ثعالبی در کتاب خاص الغا ص بابن الرومی شاعر معروف نسبت داده است
(رجوع شود بکتاب مزبور طبع مصر سنة ۱۳۲۶ ص ۱۰۳) ،

توفی فی سنة . . . و سبعمائة^۱ و دفن فی بقعته الشریفة بسکة البرامکة
رحمة الله علیهم .

۲۱۷ - الامیر تاج الدین محمد بن حیدر

ولده الفاضل الحسیب ونجده الكامل الأریب کان (ورق ۱۳۲) مشاراً الیه
فی طریقة التذکیر عارفاً بمقتضیات المقام و انتقالات الکلام و اجتلاب قلوب
الغواصّ و العوامّ ذامنصب عمال و جاه شامخ حلوا الکلام فسیح^۲ البیان حافظاً
لکتاب الله تعالی راویاً لأحدیث رسول الله صلی الله علیه وسلّم لا یخلو فی ساعات
اللیل والنهار عن تلاوة و ذکر و تسبیح و صلوة و استغفار و عظ الناس ستین سنة
بالشفقة والرأفة واللطف والتواضع مع الصغیر و الکبیر والغنی و الفقیر و کان مجلسه
ابداً غاصّاً بالخواصّ ینورده العلماء والملوک والسلاطین و یرسلون الیه الهدایا
الجزیلة و هو لم یدخر قط درهماً ولا دیناراً و ما اشتری ضیاعاً ولا عقاراً و کان
دیدنه البذل والسخاوة ما حرم احداً و ان کان خسیساً عن انعامه ، و ما بخل علی
شیء و ان کان نفیساً مدّة ایامه ، و نلت من بركة حضوره و انفاسه خیراً کثیراً
ومما عندی بخطه الشریف :

۱ - جای آحاد و عشرات در ب م سفید است ، و در ق جای اصل تاریخ بتمامه سفید است ، در
شیراز نامه ص ۱۵۶ در ضمن شرح احوال علی بن عربشاه بن امیرانبه جد صاحب ترجمه استطراداً ذکر
از خود صاحب ترجمه نیز نموده بعبارت ذیل ، « و از طرف دیگر مرتضی سعید مغفور بهاء الدین
حیدر بن عربشاه بن علی بن عربشاه [بن امیرانبه] که بکمال زیادت علم و علو مرتبت و سمو منقبت از انحال
واقران قصب السبق ریوده بود ، و چنانکه ازین عبارت واضح میشود این بهاء الدین حیدر در وقت
تألیف کتاب شیراز نامه از جمله گذشتگان بوده است و چون تألیف کتاب مزبور در حدود ۷۴۵ است
پس معلوم میشود که تاریخ وفات صاحب ترجمه قبل از حدود سنة مزبوره بوده است »

۲ - کذا فی النسخ الثلاث بالسین ای واسع والفسحة السعة .

إِذَا أَرْتَحَلَ الْكِرَامُ إِلَيْكَ يَوْمًا لِيَلْتَمِسُوكَ حَالًا بَعْدَ حَالٍ
فَإِنَّ جِمَالَنَا حُطَّتْ لِتَرْضَى بِحِلْمِكَ^۱ عَنِ حُلُولٍ وَأَرْتَحَالَ
أَنْحَنَّا^۲ فِي فِنَائِكَ يَا إِلَهِي إِلَيْكَ مَعْرُضِينَ بِلَا أَعْتِلَالٍ^۳
وَشِئْنَا كَيْفَ شِئْتَ فَلَا تَكِلْنَا إِلَى تَدْبِيرِنَا يَا ذَا أَلْمَعَالِي

(ورق ۱۳۲ ب) توفی فی سنه اربع و ستین و سبعمائة^۴ و دفن بجانب ابيه رحمة الله تعالى عليهم .

۲۱۸ - الامير جلال الدين يحيى بن محمد بن حيدر الحسيني^۵

خلفه الذي قام مقامه وناب منابه فذكر الناس وكشف الالتباس وكان عالماً فاضلاً مطلقاً على التواريخ ماهرّاً في اللغات مستحضراً للنوادير والأمثال قرأ الحديث على الشيخ شمس الدين الزرندي^۶ وغيره وروى عنه مصنفاته كلها وله مؤلفات جليلة ورسالات جميلة منها كتاب الاعجوبة^۷، وكتاب دلائل الحجى^۸، ورسالة الشيخ والشاب، الى غير ذلك في كل باب، وكان راسخاً في دعوى الحق، ناظراً اليه في الرتق والفتق، يذكر الناس في بقعته الوسيعة، ويطأ رقاب المتمردين من غلاة الشيعة، يشي على جميع الصحابة والتابعين، ويفد^۹ اليه الصدور والأكابير

۱ - چنین است در هر سه نسخه ، و من شکی ندارم که بحلمك « تصحيف » بحكمك « است با كاف ، - و ضمير مؤنث « لترضى » در مصراع اول راجع است بجمال و فعل رضى در اینجا بمعنی قناعت کردن بچیزی و اکتفا کردن بچیزی یا بکسی است و متضمن معنی استغناء است یعنی « ان جمانا حطت بفنائك لتقنع اولتكتفى بحكمك مستغنيةً بذلك عن العلول والارتحال » ،

۲ - کذا فی م ، ب : اتحننا ، ق : انحننا ، ۳ - کذا فی ب ، ق م : اعتدال ،

۴ - چنین است تاریخ وفات صاحب ترجمه در ب ، در ق م جای آحاد و عشرات سفید است ،

۵ - چنین است عنوان در م ، ب ق کلمات بعد از « معتمد » را ندارند ، ق « يحيى » را نیز ندارد ،

۶ - رجوع شود بنمرة ۲۸۵ از تراجم ، ۷ - الحجى بکسر حاء مهمله وفتح جيم و در آخر

الف بمقصورة مکتوبه بصورت ياء بمعنی عقل و زیر کي و فطانت است (کتب لغت) ،

۸ - کذا فی ق ، ب : علاء ، م : طريق ، ۹ - م : يقدم ،

راهبين و طائعين ، و مما اورد في رسالة الشيخ والشاب (ورق ۱۳۳) :

ان الامور اذا الاحداث دبرها دون الشيوخ ترى في نظمها الخلا
 ان الشباب لهم في الامر بادرة وللشيوخ اناة تدفع الزلا
 * و مما كتب لي بخطه :

توكل على الله في كل ما ترجيه تُدرك جميع البنى^۱
 فلو ان خشفاً تقوى به لأوفي على الأسد يوم الوغى^۲

توفى في سنة . . . و سبعمائة^۳ و دفن عند والده و جدّه رحمة الله عليهم .

۲۱۹ - الشيخ ابو عبد الله احمد بن علي المقرئ الحريصي^۴

كان زاهداً ورعاً حسن المشاهدة نظيف الجملة دخل شيراز و اقام بها بعد
 ما سافر الحجاز^۵ و سمع ابا عبد الرحمن السلمي^۶ و ابا طاهر الزيات آبادي^۷ و غيرها
 و روى و اقرأ توفى في صفر سنة سبع و ستين و اربعمائة^۸ و دفن برباطه المبنى

۱ - كذا في م ، ب ق ؛ بعضها ، ۲ - البنى بضم باء موخده وفتح غين معجمه ودر آخر الف مقصوره بصورت باء جمع قياسى تُبْية است بالضم بمعنى حاجت و مطالب و مقصود يقال لى فى بنى فلان بغية اى حاجة ، - ۳ - از ستاره تا اينجا فقط در ق موجود است ،

۴ - جاي آحاد و عشرات در هر سه نسخه سفيد است ، ولى چون پدر صاحب ترجمه تاج الدين محمد بن حيدر چنانكه در ترجمه بلافاصله قبل گذشت در سنة ۷۶۴ وفات يافته و چون مؤلف تصريح کرده كه صاحب ترجمه حاضر نايب مناب و جانشين پدر گرديد پس واضح است كه وفات وى بنحو قدر متيقن بعد از تاريخ مزبور يعنى بعد از ۷۶۴ بوده است ،

۵ - چنين است عنوان در هر سه نسخه ، و حريصي بجاه و راء مهملتين و باء مثناة تحتانية و صاد مهمله ودر آخرياء نسبت است ، - شرح احوال اين شخص در شيراز نامه ص ۱۱۱-۱۱۲ نيز مذکور است ، - در م اين ترجمه بعد از ترجمه نمره ۲۲۰ مسطور است ،

۶ - رجوع شود بص ۵۰ حاشيه ۷ ، ۷ - رجوع شود بص ۴۱ حاشيه ۲ ،

۸ - اطلاعى در خصوص اين شخص نتوانستيم بدست آوريم ، و زياد آباد نام دو قريه است در فارس ؛ يکى در بلوك ارسنجان و ديگر در بلوك بيضا (رجوع شود بقارننامه ناصري ج ۲ ص ۱۷۴ و ۱۸۴) ، ۹ - در شيراز نامه ص ۱۱۲ وفات او را در سنة « اربع و اربعمائة » نگاشته و بدون شك عقد عشرات تاريخ از قلم ناسخ افتاده است ،

بمحلّه ذك رحمة الله عليهم .

۲۲۰ - الشيخ تاج الدين احمد بن محمود بن محمد النعماني المعروف بحر^۲ ،

كان اماماً بارعاً في الحديث والتفسير حافظاً لكتاب الله ضابطاً للقراآت
السبع^۳ ناصحاً لعباد الله قاصداً للبدعة و والده وجدّه ايضاً كانا من العلماء ينتهي نسبه
الى الامام ابي حنيفة رضي الله عنه ، روى ابن القناد^۴ في سيرته ان جدّه الامام
شمس الدين محمداً النعماني^۵ كان يدرّس في مدرسة السلطان محمد شاه^۶ ببلدة
الري^۷ مدة مديدة فلما توفي السلطان و اختلف الناس رجع الى بغداد و ان

- ۱ - جنين است در ق م بدال مهمله وزاه معجمه و كاف ، ب ، درك (بدال مهمله) ،
- ۲ - جنين است عنوان در ق ب . م كلمة « النعماني » را ندارد ، كلمة اخير بحا- مهمله مضمومه و راه مشدده است ، م ، بالجر (با الف و لام) ،
- ۳ - تصحيح قياسى قطعى ، - در هر سه نسخه : السبعة ،
- ۴ - جنين است واضعاً در ب در سطر اخير ورق ۱۳۴ الف (بقاف و نون و الف و دال مهمله) ، و در اينجا ابن العناد ، ق ، ابن القناد ، م : ابن القناد ،
- ۵ - در هيج مأخذ ديگرى اطلاعى از احوال اين شخص نتوانستيم بدست بياوريم ،
- ۶ - ندانستيم مقصود از اين سلطان محمد شاه كه بوده ، محتمل است (اگر فى الواقع اين پادشاه وجود خارجى داشته و مخترع مخيطة ابن القناد نبوده) كه مراد سلطان محمد بن ملكشاه سلجوقى (۴۹۸ - ۵۱۱) يا نواده او محمد بن محمود بن محمد بن ملكشاه (۵۴۷ - ۵۵۴) بوده است ، - و در هر صورت چون ابن القناد مؤلف سيرة صاحب ترجمة حاضر كه اين فصل تماماً منقول از آن سيره است هيج تاريخى و توضيحي و تعيينى از زمان و مكان و ساير خصوصيات و قايع اشخاص اين حكايات بدست نميدهد لهذا بالطبع چندان اطمينان و سكون قلبى بصحّت مندرجات اين شرح حال افسانه مانند برآى انسان حاصل نميشود و در نتيجه اغلب حكايات او را در اين فصل با بجايت احتياط بايد تلقى نمود ، - تصحيح قياسى قطعى ، - در هر سه نسخه « ري » بدون الف و لام دارد و آن در عربى غلط است چه نام اين شهر در طى عبارات عربى هميشه با الف و لام استعمال ميشود ، و اين بيت جامى در سلسله الذهب در ضمن حكايتى فكاهى از قول عربى كه زبان فارسى نمانده و در شهر ري سرگردان ميرفته و ميگفته :
ايتها الساكنون بلدة ري
هل رايتم بمثل هذا شي ،
بدون شك بهت ضرورت سمر است ،

ابنه الامام نجم الدين محموداً^۱ قدم اصبهان لرسالة يؤديها من قبل الخليفة^۲
 (ورق ۱۳۳ ب) فلما رآه الملك دولت شاه^۳ استأنس بطوائف محاوراته ثم تبرك برواتب
 عباداته فسأله ان يقيم عنده فواعده على العود اليه فلما رجع الى بغداد استجاز
 الخليفة في ذلك فأعطاه قياده واولاده مراده فانتقل مع اهله الى اصبهان ووالى الملك
 عليه رواتب الأحسان، ثم انه كان يتضرع الى الله تعالى ان يرزقه ولداً صالحاً
 روى عنه انه قال بت ليلة من الليالي بالدعاء والبكاء رافعاً يدي الى السماء اقول
 رب هب لى من لدنك ذرية غيبة أنك سميع الدعاء فهمت هاتف عند السحر بعد
 مقاساة السهر قد كشفنا عنك ضراً واعطيناك ولداً حراً فلما اصبحت جاءتنى البشارة
 بولادة ولد ووافى غلام من حريم الملك عند طلوع الشمس ببراءة و تشریف
 و منشور لتدريس اصبهان فعلمت انه ولد مبارك فسميته احمد و لقبته حراً، قال
 وكان لوالده غلام قد ابقى منهم مدته فرجع ومعه اقمشة كثيرة و غلامان و جوار
 فسئل عن شأنه فقال رأيت فى المنام * كأن سلطاناً قاهراً اشخصنى اليه فاحضرنى
 لديه (ورق ۱۳۴) فأمر بضرب رقبتى فبكيت و تشققت و قلت ما ذنبى فقال انت
 الذى ابقت عن مولاك فعاهدت الله تعالى فى المنام^۴ ان ارجع اليكم قال فاعتتمته
 والده شكراً لموهبة الله اياها لذلک^۵ الولد، ثم ان الشيخ تاج الدين لما ترعرع

۱ - از احوال ابن شخص نیز در هجج با اطلاعی بدست نیاوردیم ، ۲ - کدام خلیفه ؟ - از

اینکه نه در اینجا و نه در سه سطر بعد هجج اسم این خلیفه را میبرد حدس اینکه ابن حکایات
 بکلی اختراعی و قصه سرایی است و اشخاص آن همه خیالی بیشر قوت میگردد ،

۳ - هیچ ندانستیم که این ملک دولت شاه که اگر فی الواقع وجود خارجی داشته قاعده لابد از رجال
 اواخر قرن ششم بوده و بزعم ابن القناد مؤلف این سیره در اصفهان سلطنت با حکومت میکرد

که بوده است ، ۴ - از ستاره تا اینجا از ق ساقط است ،

۵ - تصحیح قباسی ، - نسخ ، بنذک ،

تعلّم القرآن فحفظه في أقلّ مدّة ثمّ أقبل على الحديث والتفسير حتى برع فيهما
وحفظ اثني عشر الف حديث من الصحاح والحسان وثلاثة آلاف من الموضوعات
ومن مشايخه الأمام أبو الفتوح العجلي^١ والشيخ شهاب الدّين السهروردي^٢ ومن
في طبقتهما، وله كتاب في الحديث سماه سبعة ابحر من مؤلفات الحر، ثمّ صار
اليه خطابة اصبهان وتذكير المحافل وكان يقرأ كلّ يوم سُبُعاً من القرآن العظيم
وكلّ ليلة سُبُعاً منه ويقضى صلوة يوم وليلة في كلّ سحر، ولما انتقل الى شيراز
وتلقوه^٣ بالأكرام والأعزاز كان يذكر الناس* في الجامع العتيق كلّ سبت وفي
الجامع السقريّ كلّ جمعة وفي الجامع الجديد أيام رمضان ويسلك طريق السلف
الصالح في [لبس] ثياب البذلة وحمل السلعة واشتغال المهنة^٤ (ورق ١٢٤ ب)، قال
ابن القناد^٥ كنت عند الشيخ نجيب الدّين عليّ بن بُزْغَش^٦ أقرأ عليه الحديث
فبلغت يوماً حديث معاذ^٧ رضی الله عنه عن النّبيّ صلّى الله عليه وسلّم أنّ الله تعالى
يحبّ الأتقياء الأخفاء الذين اذا غابوا لم يُتفقّدوا^٨ واذا حضروا لم يُعرفوا اولئك
مصاييح الهدى، فجزى في معنى الحديث ذكر اولياء الرجال من^٩ الأوتاد والنّقباء

١ - متوفى درسنه شمسد هجري، رجوع شود بس ٢٣٥ حاشية ٨، ٢ - متوفى درسنه
٦٢٢، رجوع شود بس ٦٩ حاشية ٥، وبراى ماخذ شرح احوال او رجوع شود به «مدوحين
سمدى» ص ٦٦-٦٨، ٣ - م: تلقاه امله، ٤ - از ستاره تا اینجا از ق افتاده است،
٥ - تصحيح قبلى قطعى، هر سه نسخه: «التياب»، «البذلة» و«البيضة» من الثياب مما يابس ويتمن
ولا يصبان، (لسان)، «وخرج علينا في مبادله ونياب بذاته (اساس البلاغة)»، پس چنانكه ملاحظه
ميشود بذلة صفت نيست تا بتوان الثياب البذلة گفت بلكه اسم است بمعنى جامه مستعمل هر روزه
و در نتيجه بايد ثياب البذلة گفت باضافه ثياب بيذلة مانند ثياب العظمة ونياب المهنة ونياب الحرب
ونحو ذلك، ٦ - كذا في النسخ، وعلل الصواب «الاشتغال بالمهنة»، ٧ - كذا في ب،
ق: ابن القناد، م: ابن القناد، ٨ - متوفى درسنه ٦٢٨، رجوع شود بنمرة ٢٣٨ از
تراجم، - ق: بزغش، ٩ - كذا في ب ق م افزوده: بن جبل،
١٠ - كذا في ب م، ق: لم يفتقدوا، - ١١ - ق: و (بجای «من»)،

والأبدال قلت في نفسي باليتنى عرفت احداً منهم وابن اولئك في هذا الزمان
فمضيت الى بيتي متفكراً و امسيت ليلتي متحسراً فلما فرغت من^۱ الأوراد
قضيت^۲ صلاة يوم و ليلة و كان ذلك دأبي منذ سنين ثم نمت فرأيت في منامي
كأنني عزمت الي^۳ زيارة الشيخ الكبير ابي عبدالله محمد بن خفيف^۴ و اذا علي الباب
غلام تركي^۵ حسن الوجه قصدت الدخول فمعني و قال اليوم نوبة الأبدال
والأوتاد فكان الشيخ سمع صوته فقال ايذن له فدخلت فرأيتته مستنداً الى
المحراب فسلمت عليه و اردت ان اقبل يديه فقال اجلس هناك ، فجاء الغلام و قال
ان شهاب الدين السهروردي^۶ يستأذن فقال ايذن له (ورق ۱۳۵) فدخل و سلم
و جلس^۷ ثم جاء و قال ان صدر الدين الأشنهي^۸ يستأذن فقال ايذن له فدخل

- ۱ - كذا في م ، ق ب ، عن ، ۲ - كذا في م ، ق ب ، و قضيت ،
 ۳ - كذا في النسخ الثلاث ، - تعدى عزم بالي بجاي علي در كتب لغت متداوله نيامده ولي در قاموس
 دزي باشواهد آن از ابن بطوطه و غيره مذکور است ،
 ۴ - تصحيح قباسي قطعي از روى ترجمه حال خود او مكرراً و مطرداً در نمره اول از تراجم - اينجا
 در هر سه نسخه ، الخفيف ، - م افزوده قدس الله روحه ، ۵ - كذا في ب ق ، م : زكي ،
 ۶ - رجوع شود بص ۳۰۶ حاشية ۲ - ۷ - از اين ستاره تا « و جلس » در سطر اول از ص
 بعد از ق ساقط است ، - و نیز از همین ستاره تا « و جلس » در سطر ۲ از ص بعد از ب ساقط است ،
 ۸ - جز در و صاف و شيراز نامه ذكرى از اين شخص در هيچيك از ماخذ ديگر كه اينجا در طهران
 بدان دسترسى دارم نياستم ، و خلاصه عبارت و صاف راجع باو با حذف حشو و زوايد از قرار ذيل
 است (ص ۱۵۸-۱۵۹) ، در شرح سلطنت اتابك ابوبكر بن سعد بن زنگي (۶۲۳-۶۵۸) گويد :
 « اتابك باران انعام و اصطناع پرزقاد و عباده و صلحا و متصوفه فايش داشتى و جانب ايشانرا بر انمه
 و علما و افاضل مرجح دانستى و چون بداعيه حسن اعتقاد خريدار متاع زهد و تقشف بود متسلسان
 و متزهدان خود را در زى زهدات جلوه گرى ميكردند و بايادى و انعامات او محظوظ ميشدند و ارباب
 بلاهت و اصحاب نفوس سازجهر را گفتى اولياء خداى تعالى اند و نفوس ملكى دارند و از شايبه شعوزه
 و احتيال خالى ، و على ضد هذا الحال از خداوندان ذكاء و فطنت و اهل نطق و فضيلت مستشعر بودى
 و ايشانرا بجزيره و فضول نسبت دادى لاجرم چند افراد از ائمه نامدار و علماء بزرگوار را بواسطه
 نسبت علم حكمت از عاج كرد و قهراً و جبراً از شيراز اخراج ، از آن جمله **امام صدر الدين
 محمود الاشنهي الواعظ** بود كه استحضار و استبصار او در انشاء بكتلى علوم عقلى و نقلى
 بقيه در صفحه بعد

وسلم و جلس ، ثم جاء فقال ان صدر الدين روزبهان^۱ يستأذن فقال ايذن له فدخل
 وسلم و جلس ، ثم جاء فقال ان تاج الدين الحر يستأذن فقال ايذن له فدخل
 وسلم و جلس ، ثم جاء فقال شهاب الدين البيضاوي^۲ ، ثم نجيب الدين [بن]
 بزغش^۳ ، ثم اصيل الدين عبدالله^۴ ، كلهم يستأذنون فيدخلون فيسلمون ويجلسون ،
 فرأيت سبعة انفس^۵ قد لبس كلهم^۶ البيض ، والعمامة والقلنسوة والرداء كلها

بقيه از صحنه نيل

چون پياض نهار از اقامت بيت استغنا داشت و در شبوة و عطف خود را ابن القري [صحیح] ابن القرينه
 عهد بل قريع دهر می انگاشت جماعت فضلا که در مجلس تذکیر او حاضر شده اند تقرير کردند
 که کلیات و جزویات علوم را تا حدی مستحضر بود که اگر سائلی از عویصات و مشکلات قسمی از
 اقسام علوم اصول و قروع و الهیات و طبیعیات و هندسه و هبشت و حساب و طب و تفسیر و وجوه قرآت
 و احادیث و ادبیات از لغت و معانی و بیان و نحو و صرف و عروض سوال کردی علی الازتجال جواب
 مسئله را بر وجهی ایراد نمودی که موجب دهشت اولی الالباب گشتی ، سالی در میان حاج بموضع
 عرفات و عطف میگفت و شیخ حقانی شهاب الدین عمر السهروردی در زمان آخر عمر بود و چشم
 ظاهر پوشیده شده او را در محققه نشانده بمجلس او حاضر آوردند سخنان او را نیک پسندیده
 فرمود و تحسینها فزود ، و این دو بيتی اوراست بر حسب حال خود و اتابك :

از صحبت تو کنون فراق اولیتر بر در که تو زرق و نفاق اولیتر

چون یرده راستی مخالف کردی مارا پس ازین راه عراق اولیتر

انتهی ، و در شیراز نامه ص ۵۷ نیز خلاصه بسیار مختصر همان مسطورات و صاف را نقل کرده
 بدون ذکر ماخذ ، و اشنهیی در نسبت صاحب ترجمه بضم همزه و سکون شین معجمه و ضم نون
 و سپس هاء قبل از یاء نسبت منسوب است باشنه شهر معروف آذربایجان نزدیک اورمیه که آنرا
 اشنو و اشنویه نیز نوشته اند (رجوع شود بانساب سمانی و معجم البلدان) ،

۱ - یعنی صدرالدین روزبهان ثانی متوفی در سنه ۶۸۵ نواده شیخ روزبهان بقلی کبیر ، - رجوع
 شود بنمره ۱۷۳ از تراجم ، ۲ - متوفی در سنه ۶۴۹ ، - رجوع شود بنمره ۲۳۱ از تراجم ،

۳ - متوفی در سنه ۶۷۸ ، - رجوع شود بنمره ۲۳۸ از تراجم ،

۴ - متوفی در سنه ۶۸۵ یعنی در همان سال وفات روزبهان ثانی سابق الذکر ، - رجوع شود
 بنمره ۲۲۹ از تراجم ؛ ۵ - « العرب تقول رأیت نفساً واحده فتوثت و كذلك رأیت نفسین

فاذا قالوا رأیت ثلاثة انفس و اربعة انفس ذكروا و كذلك جميع العدد ، (لسان العرب) ،

۶ - کذا فی النسخ ، و الأحسن : « قد لبسوا كلهم » فإن لفظة كل المضافة الى الضمير لا تستعمل غالباً
 الا تأكيداً او مرفوعة بالابتداء حکما تقرّر فی کتب النحو ،

بیض و مع کلّ واحد منهم رفعة بیاض یضعها عند الشیخ و هو یرفعها و ینظر فیها
 ثمّ یکتب فیها شیئاً ، ثمّ رفعوا رفاعهم و خرجوا فسمعت قول المؤذّن قد قامت
 الصلوة و انتبهت من النوم فلما غدوت اتیت الشیخ نجیب الدین و لم یبق من
 اولئک السبعة الا هو و الا میراصیل الدین^۱ فاخبرته عن منامی فقال یا احمد^۲ هذا
 من جملة اسرار الله لا ینبغی لك ان تقشیه ، فعاهدت ان لا اظهر هذه القصة فی
 حیونهما فما تكلمت بها حتی توفیا^۳ ، و بقی الشیخ تاج الدین ثمانیاً^۴ و ثمانین سنة
 ولما توفی القاضی امام الدین البیضاوی^۵ و عظ الناس یوم ختمته ثمّ قال فی آخر
 المجلس یا اخوانی اغتنموا نصیحتی و صیحتی (ورق ۱۳۵ ب) فانما بقائی فیکم
 و قیامی بینکم الی یوم الخمیس ثمّ بکی بکاء شدیداً و انشد ابیاتاً و هی هذه :

ذُنُوبِی مِثْلُ اَعْدَادِ الرِّمَالِ فَهَبْ لِي تَوْبَةً يَا ذَا الْجَلَالِ
 سَبَابِی كَمَا لَسَرَابٍ بَدَا وَ وَلِي وَ شَبِی قَدْ تَأْتُنْ بِارْتِعَالِ
 اِلَى مَنْ يَرْجِعُ الْمَمْلُوكُ اِلَّا اِلَى مَوْلَاهُ يَا مَوْلى الْمَوَالِی

۱ - ابن القناد راوی این حکایت میگوید که در آن موقع که من این خواب را دیدم و صبح برای
 نجیب الدین بن بزغش آنرا حکایت کردم از آن هفت نفر که آنها را در خواب دیده بودم فقط
 امیر اصیل الدین عبدالله و خود نجیب الدین بن بزغش در حیات بودند و سایرین همه وفات یافته بوده اند ،
 حال گوئیم وفات اصیل الدین عبدالله و صدر الدین روزبهان ثانی هر دو چنانکه مؤلف در شرح احوال
 آنها تصریح کرده در سال ۶۸۵ بوده و وفات شیخ نجیب الدین علی بن بزغش در سال ۶۷۸ یعنی
 هفت سال قبل از وفات روزبهان ثانی و اصیل الدین عبدالله ، پس چگونه ممکن است که نجیب الدین بن بزغش
 مذکور بعد از وفات آن هر دو باز در حیات بوده و ابن القناد با او در خصوص این خواب صحبت کرده
 بوده است ! این هم باز یک تناقض تاریخی دیگر که صحت محکّمات این ابن القناد افسانه سرا را
 بکلی متزلزل میسازد .

۲ - معلوم میشود اسم ابن القناد احمد بوده است چه اوست که این خواب را دیده بوده یا ساخته بوده
 و تفصیل آنرا اکنون حکایت میکنند ،
 ۳ - ضمیر تشبیه در « توفیا » و « حیوتهما » راجع است
 باصیل الدین عبدالله و نجیب الدین علی بن بزغش ،
 ۴ - تصحیح قیاسی ، - در هر سه نسخه : ثمانی ،
 ۵ - متوفی در سنه ۶۷۵ ، رجوع شود بنسره ۲۱۲ از تراجم ، - کذا فی م ، ق ب ، پارتحال ،

والشیخ رکن الدین السنجاسی^۱ ثم لقی الشیخ شهاب الدین السهروردی بعد ما رجع

بقیه از صفحه قبل

در سنه ۶۳۵ هـ وی از مریدان شیخ رکن الدین سنجاسی آتی الذکر بلافاصله بعد بوده و بصحبت شیخ محیی الدین بن العربی معروف تیز رسیده و این اخیر نام او را مکرر در مؤلفات خود برده و از او حکایاتی نقل کرده است ، از جمله در باب هشتم از فتوحات مکیه حکایتی که خود او شفاهاً از شیخ اوحد الدین استماع نموده بوده روایت کرده و عین متن عربی آن حکایت در طریق الحقایق ۲ : ۲۸۱ و ترجمه فارسی آن در نفعات الانس ص ۶۸۵ در ترجمه اوحد الدین منقول است ، و همچنین در نفعات در ترجمه خواجه یوسف همدانی (ص ۴۲۸ - ۴۲۹) حکایتی از یکی از مؤلفات محیی الدین بن العربی نقل کرده که محیی الدین آن حکایت را در سنه ۶۰۲ در منزل خود در شهر قونیه از اوحد الدین شنیده بوده است ، در کتاب آثار البلاد تألیف زکریا بن محمد بن محمود قزوینی متوفی در سنه ۶۸۲ شرح حال مختصری از صاحب ترجمه مذکور است از قرار ذیل بهین عبارت (در ذیل « کرمان » ص ۱۶۴ - ۱۶۵) : « وینسب الی کرمان الشیخ ابو حامد احمد [کذا] الکرمانی الملقب باوحد الدین کان شیخاً مبارکاً صاحب کرامات و له تلامذة و کان صاحب خلوة یخبر عن المغیبات وله اشعار بالمعجزة فی الطریقة و کان صاحب اربل معتقداً فیہ و بقی عنده مدّة ثم تأذی منه وقارقه و هو یقول :

با دل گفتیم خدمت شاهی کم گیر
چون سر نهاده کلاهی کم گیر
دل گفت مرا ازین سخن کمتر گو
گردی و دهی و خانقاهی کم گیر

مات سنه خمس و ثلاثین و ستمائة بغداد ، انتهى ، و مراد از « صاحب اربل » بدون هیچ شبهه مظفر الدین کو کبوری است که از سنه ۵۸۶ - ۶۳۰ حکمران اربل و شهر زور بوده است (ابن خلکان ۲ : ۹۰۵) ، و کلمه « نهاده » در بیت اول تصحیح قیاسی مظنون است و در اصل متن چایی « نهاده » مرقوم است که وزن با آن فاسد است ، و « گردی » در مصراع اخیر بضم کاف است و اگرچه خاندان کو کبوری مزبور تر کرمان بوده اند ولی ظاهراً شیخ اوحد الدین او را بمناسبت آنکه اکثریت سکنه اربل و آن نواحی کرد میباشند کرد خوانده است ، در کتاب الحوادث الجامعة ابن الفوطی متوفی در سنه ۷۲۳ در حوادث سنه ۶۳۲ گوید (ص ۷۳) ، « و فیها رتب الأوحد الکرمانی الصوفی شیخاً للصوفیة بریاط المرزبانیه و خلج علیه و أعطی بغلة و نفذ معه خادم الی هناك و هو شیخ حسن السمّت متکلم باسان اهل الحقیقة و ارباب الطریقة قدم بغداد و نزل بجامع ابن المطلب و کان الناس یقصدونه و یحضرون عنده من الفقراء و الصوفیة فاشتهر ذی کره ، انتهى ، (برای مزید اطلاع از شرح احوال صاحب ترجمه رجوع شود بآنچه در فتوحات مکیه باب هشتم بنقل نفعات و طریق الحقایق از آن ، آثار البلاد ۱۶۴ - ۱۶۵ ، حوادث الجامعة ۷۳ ، تاریخ گزیده ۷۸۸ ، مجمل فصیح در حوادث سنه ۶۳۵ ، نفعات الانس ۴۲۸ - ۴۲۹ ، ۶۸۶ - ۶۸۹ ، حبیب السیر جزو ۱ از جلد ۳ ص ۶۲ ، هفت اقلیم در ذیل کرمان ، سفینه الاولیاء ۱۲۹ ، ریاض العارفین ۳۷ - ۳۸ ، خزینة الأصفیاء ۲ : ۲۶۵ - ۲۶۶ ، مجمع الفصحاء ۱ : ۸۹ ، طریق الحقایق ۲ : ۲۸۱ - ۲۸۲) -

۱ - ق : السنجاسی ، م : السنجاسی ، ب : السیخاسی ، شیرازنامه ۱۱۹ ، سنجانلی ، - همه این صور « صحیف و محرف است و صواب در این کلمه در مورد ما نحن فیه که از روی مأخذ آتیه تصحیح بقیه در صفحه بعد

وقيل ان الشيخ شهاب الدين اتاه في منزله ببغداد اكراما ثم رجع الي

بقيه از صحنه نيل

شده **سجاسی** است (بسین مهمله و جیم و الف و باز سین مهمله و در آخر یاء نسبت منسوب بسجاس که قصبه ایست از محال زنجان و واقع است در حدود شش فرسخی جنوب مایل بشرق زنجان و چهار فرسخی مغرب سلطانیه و يك فرسخی شمال سهرورد ، و کوه سجاس بواسطه اینکه قبر ارغون خان بن اباقا بن هولاکو در آن کوه بوده در تاریخ شهرتی دارد) ، مقصود شیخ ابوالغنائیم رکن الدین سجاسی از مشایخ عرفای قرن هفتم است که جمعی از اکابر مشایخ آن عصر مانند شیخ ابوالحدادین کرمانی و شمس تبریزی معروف و شیخ شهاب الدین محمود اهری و غیرهم از مریدان و تربیت شدگان وی بوده اند ولی از خود او چون گویا مانند بسیاری از صوفیه بگمنامی و ناشناسی و فرار از شهرت میکوشیده اطلاع چندانی بدست نیست و تاریخ وفات وی نیز معلوم نه و فقط در تذکره ها در ضمن تراجم بعضی مریدان او چسته چسته بعضی معلومات مختصری راجع بنویسیده میشود که ما حتی الا مکان آنچه از آنها توانسته ایم از ماخذ مختلفه جمع نموده و بمقتضای مالایدرک کله لایترک کله ذیلاً خلاصه آنها را مینگاریم ، مرحوم حاج زین العابدین شیروانی در کتاب بستان السیاحه در ذیل عنوان « سجاس » گوید (چاپ دوم ص ۳۰۷) ، « سجاس قریه ایست مسرت اساس در قدیم الايام شهر کوچکی بوده و در فترت مغول خراب شده و از مضافات آذربایجان است و بقولای اف مضافات عراق است **شیخ رکن الدین** از مشایخ سلسله شیخ صفی الدین اردبیلی از آنجا بوده » انتهى ، و همان مؤلف در همان کتاب ص ۶۵ و ۳۴۲ و در کتاب دیگر خود موسوم بر ریاض السیاحه ص ۱۳۵-۱۳۶ و نیز ابن البرزازی مؤلف کتاب صفوة الصفا ص ۵۰ و مرحوم حاجی نایب الصدر در طرائق الحقائق ۲ ، ۱۳۸-۱۳۹ و ۱۴۴ سلسله مشایخ شیخ صفی الدین اردبیلی را چنین ضبط کرده اند : « شیخ صفی الدین اسحاق اردبیلی ، از شیخ تاج الدین ابراهیم گیلانی معروف بشیخ زاهد ، از سید جمال الدین تبریزی ، از شیخ شهاب الدین محمود اهری تبریزی ، از **شیخ ابوالغنائیم رکن الدین سجاسی** ، از شیخ قطب الدین اهری ، از ابوالنجیب عبدالقاهر سهروردی ، از احمد غزالی طوسی . . . الخ .] و از اینجا بیعد سلسله سند احمد غزالی مشهور و در اغلب کتب مسطور است و حاجتی بنقل آن نیست) ، - در بالا گفته شد که عدّه از مشاهیر عرفای قرن هفتم مرید و تربیت شده شیخ رکن الدین سجاسی صاحب ترجمه بوده اند ، یکی ازین مریدان که نام او در ضمن سلسله مشایخ شیخ صفی الدین اردبیلی نیز ملاحظه شد شیخ شهاب الدین محمود اهری تبریزی است ترجمه احوال او در کتاب « دانشمندان آذربایجان » ص ۲۰۹-۲۱۰ از قرار ذیل مسطور است : « **شیخ شهاب الدین محمود اهری** از مشایخ کبار آذربایجان و از ارادت کیشان **رکن الدین سجاسی** است در مدرسه سرخاب تبریز سه چله ریاضت کشیده و بعد از آن در **سجاس** خدمت شیخ رکن الدین رفته و منظور نظری وی شده است پس از عقد نکاح دختری خدیجه از طرف آن بزرگوار [یعنی از طرف شیخ رکن الدین سجاسی] بقصبه اهر رفته و تا آخر عمر بهدایت و ارشاد مرده مشغول شده بدرجه قطب نایل گردیده و در همان قصبه مرده مرقدی زیارتگاه است ، انتهى ، رجوع شود نیز بصفوة الصفا ص ۵۱ و ۳۱۴ که دو حکایت راجع باین شهاب الدین اهری و بمرقد او در اهر ذکر کرده است ، - و دو نفر

شیراز و اتخذا الزاویة و اطعم الفقراء و المساکین و تزوج بابنة الشيخ روزبهان

بقیه از صفحه قبل

دیگر از کبار مریدان شیخ رکن الدین سجاسی صاحب ترجمه چنانکه در فوق نیز اشاره بدان کردیم این دو عارف مشهور ذیل بوده اند : یکی **شیخ اوحده الدین کرمانی** متوفی در سنه ۶۴۵ که در حاشیه قبل اشاره اجمالی باحوال او نمودیم ، و دیگر شمس الدین محمد بن علی بن ملکداد تبریزی معروف **بشمس تبریز** ممدوح مشهور مولانا جلال الدین رومی و مقتول بروایت صاحب نقعات در سنه ۶۴۵ (ولی بروایت معتبر تر شمس تبریز در سنه مذکوره از ما بین مردم بگئی مفقود الاثر گردید چنانکه دیگر هیچکس از و نشانمان نداده اینک کشته شد) ، باری علاوه بر تصریح عموم تذکره های شعرا و عرفا مکرراً و مفصلاً باینکه دو شیخ مذکور یعنی اوحده الدین کرمانی و شمس تبریزی هر دو از مریدان شیخ رکن الدین سجاسی بوده اند یک سند بسیار معتبر قدیمتری از همه این تذکره ها برای اثبات این مطلب بدست هست و آن عبارت است از ترجمه احوال شیخ تاج الدین علی بن عبدالله بن حسین اردبیلی تبریزی شافعی متوفی در سنه ۷۴۶ بقلم خود او که در کتاب **منتخب المختار** که ذیل تاریخ بغداد ابن التجار است تألیف ابن رافع حورانی مصری ، متوفی در سنه ۷۷۴ مندرج است ، تاج الدین مزبور در این ترجمه احوال خود از جمله گوید (ص ۱۴۷-۱۴۸ از طبع بغداد) ، « والبسنى خرقه التصوف ولقننى الذكر الشيخ الامام السالك الربانى تاج الدين ابراهيم المشهور بالبلاد بالشيوخ الزاهد [یعنی به الشیخ الزاهد الکیلانی المشهور شیخ خرقه الشیخ صلی الدین الاردبیلی] عن شمس الدین محمد التبریزی عن رکن الدین السجاسی [صح : السجاسی] عن قطب الدین الأبهري عن ابى النجيب السهروردي عن احمد الغزالي اخي محمد الغزالي (الى آخر السلسلة) ، قال وادركت الشيخ كمال الدين احمد بن عرشاه الأوحدي باردبيل دما لي و لقننى الذكر عن الشيخ اوحده الدين الكرمانى عن رکن الدین السجاسی (= السجاسی) بسنده ، انتهى ، رجوع شود نیز برای همین فقره بخصوصاً یعنی نسبت ارادت شیخ اوحده الدین کرمانی و شمس تبریزی بشیخ رکن الدین سجاسی بمآخذ ذیل ، نقعات الأوس ۵۳۶ ، ۶۸۵ ، تذکرة دولتشاه ۱۹۴ ، هفت اقلیم در ذیل تبریز ، روضه اظهار حشری ۱۲۳ ، سفينة الأوبياء ۱۷۹ ، رياض العربین ۳۸ ، خزينة الأصفیاء ج ۲ : ۲۶۵ ، ۲۶۸ ، مجمع الفصحاء ۱ ، ۸۹ ، ۲۸۶ ، طرائق الحقائق ۲ : ۱۴۲ ، ۲۸۶ ، دیگر از کسانی که شیخ رکن الدین سجاسی شیخ خرقه و پیر تربیت اوست **شیخ اصیل الدین محمد شیرازی** از مشایخ صوفیه اواخر قرن ششم متوفی در سنه ۶۱۸ است ، صاحب شیرازنامه ص ۱۴۰-۱۴۱ و جامی در نقعات ۲۹۱-۲۹۲ هر دو در شرح احوال شیخ اوحده الدین عبدالله بلیانی کازرونی متوفی در سنه ۶۸۳ یا ۶۷۶ سلسله خرقه او را چنین روایت کرده اند که وی خرقه از پدر خود امام الدین مسعود متوفی در سنه ۶۵۵ دارد و وی از شیخ اصیل الدین محمد شیرازی مذکور مدفون در بلیان کازرون و وی از **شیخ رکن الدین ابوالغنائم سجاسی** و وی از شیخ قطب الدین ابوالرشید ابهری و وی از شیخ ابوالنجیب سهروردی (الى آخر السلسلة) ، بقیه در صفحه بعد

الثانی ' وعاش تسعين سنة^۲ ثم توفي في سنة ثلاث وستين وستمائة ودفن في زاوية

بقية از صفحه قبل

در نفعات نسخه خطی بسیار مصحح مضبوط آقای عباس اقبال مورخه ۱۰۲۵ و معنی بحواشی عبدالقادر لاری از تلامذه جامی کلمه « سجاسی » (که در هر دو نسخه چاپ هند نفعات که در تصرف رلقم سلطون است در این مورد بملط « سنجاسی » بعلاوه نونی بعد از سین چاپ شده) در نسخه خطی مشارالیه در کمال وضوح علی ما هو الصواب بسین و جیم مهمله و الف و باز سین و در آخر یاء نسبت مرقوم است .

قبیله مهمم ، این شیخ ابوالخنایم رکن الدین سجاسی مانحن فیه را که از سلسله سهروردیه و شیخ خرقة اوجالدین کرمانی و شمس تبریزی و شهاب الدین محمود اهری و اصیل الدین محمد شیرازی بوده است نباید با سمنی او و معاصر او شیخ رکن الدین محمود سنجان (بسین مهمله و نون و جیم و الف و باز نون و در آخر یاء نسبت منسوب بسنجان یکی از قرای مشهور خواف خراسان مرتب سنگان که هنوز موجود و بهمین صورت فارسی آن یعنی سنگان خوانده و نوشته میشود) ملقب بشاه سنجان اشتباه نمود و یکی را بجای دیگری گرفت ، این شیخ رکن الدین محمود سنجان نیز از کبار مشایخ عرفای قرن ششم بوده است از سلسله پشویه هرات و از خواص بریدان خواجه مودود چشتی و در سنه ۵۹۷ یا ۵۹۳ یا ۵۹۹ در سنجان وفات یافته و در همانجا مدفون است و شرح احوال او در غالب کتب تراجم صوفیه و تذکره های شعرا که اسامی آنها بعد از این مذکور خواهد شد مسطور است ، و عصر او ظاهراً اندکی مقدم بر عصر شیخ رکن الدین سجاسی مانحن فیه بوده باین معنی که وفات رکن الدین شاه سنجان قبل از وفات رکن الدین سجاسی روی داده بوده است چه وفات شاه سنجان چنانکه گفتیم در سنه ۵۹۳ یا ۵۹۷ و بقولی ضعیف در ۵۹۹ بوده و سال وفات رکن الدین سجاسی گرچه معلوم نیست ولی وی بنحو قدر متیقن در سنه ۶۰۶ یعنی بعد اقل نه سال یا سیزده سال بعد از وفات شاه سنجان هنوز در حیات بوده است بدلیل اینکه صاحب شیرازنامه ص ۱۱۹ تصریح کرده که بعد از وفات شیخ روزبهان بقلی عز الدین مودود زرکوب برای اولین مرتبه سفر حجاز رفت و در آن سفر او را بخندمت شیخ الشیوخ اوجالدین کرمانی و شیخ رکن الدین سجاسی [نسخه چاپی : سنجان] مرافقت و مواخاتی عظیم دست داد و چون وفات شیخ روزبهان بقلی بدون خلاف در محرم ۶۰۶ بوده پس بالضرورة شیخ رکن الدین سجاسی در این سنه هنوز در قید حیات بوده است ، ولی ازین تاریخ بعد هیچ معلوم نیست چه مقدار زیسته است ، (برای ترجمه احوال این شیخ رکن الدین ملقب بشاه سنجان رجوع شود بآنچه ذیل ، تاریخ گزیده ۷۹۳ ، نزهة القلوب ۱۵۱ ، مجمل فصیح خوافی در حوادث سنه ۵۹۳ ، نفعات الانس استطراداً در ضمن ترجمه خواجه مودود چشتی ۳۷۴ ، حبیب السیر جزو ۳ از جلد ۲ ص ۷۵ ، هفت اقلیم در ذیل خواف ، سفینه الاولیاء ۹۱ - ۹۲ ، آتشکده در ذیل خواف ، ریاض العارفین ۹۷ ، خزینه الاصفیاء ۱ ، ۲۵۲ ، طرائق الحقائق ۲ : ۶۲) .

۱ - رجوع شود بنمره ۱۷۳ از تراجم کتاب حاضر ، - ۲ - در شیرازنامه ص ۱۲۰ گوید سن عزالدین مودود بعد ویک سال رسیده ، و چون ولادت او را در ص ۱۱۸ در سنه اثنتین و ستین بقیه در صفحه بعد

المبنية بجوار المشهد الحريصى^۱، وللقية صائغ الدين حسين بن محمد بن سلمان^۲
مرثية انشدها فى فراقه وختم بها مشيخته منها هذه الأبيات:

سَمِئْتُ مِنَ الْحَيوةِ عَلَى أَنْفِرَادِي	عَنِ الشَّيْخِ الَّذِي فِيهِ اسْتِنَادِي
وَمَا لِي بَعْدَ فُقْدَانِ الْحَبِيبِ ^۳	سِوَى دَوْبِ الْجَوَانِحِ وَالْفُؤَادِ
قَبَّالْتِ الْمُنُونِ أَتَى وَإِنِّي	رَجَوْتُ الْإِلْتِقَاءَ مَعَ الْمُرَادِ
نَأَى مَنْ كَانَ لِي كَهْفًا مَنِعًا	فَصِرْتُ بِسَلَا مَلَاذٍ وَأَعْتِمَادِ
أَدْوَبُ يَفْقِدُهُ مَدَدَ اللَّيَالِي	وَلَا يَسْأَلُ الْفُؤَادُ إِلَى الْمَعَادِ
وَكَيفَ سُكُونِ قَلْبِي بَعْدَ فَقْدِي	مُصَاحَبَةِ السَّيْنِ عَلَى الْوِدَادِ
وَ بَعْدَ إِيَّاسِنَا مِنْ ^۴ أَنْ نَرَاهُ	إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَالْتِنَادِ

رحمة الله عليهم (ورق ۱۳۶ ب).

بعينه از صفحه قبل

و خمسمائة ضبط کرده و وفات او را نیز بعينه مانند کتاب حاضر درسته ثلاث وستين و ستمائة پس این میشود درست صد و يك سال عمر او بروایت مؤلف شیرازنامه ، و چون صاحب ترجمه جد پدر صاحب شیرازنامه بوده پس بمقتضای اهل البيت ادری بما فى البيت بدون شك قول او در این خصوص مقدم است بر قول مؤلف کتاب حاضر .

۱ - یعنی مزار ابو عبد الله احمد بن علی مقرئ حریصی سابق الذکر (نمره ۲۱۹ از تراجم کتاب حاضر) ، ۲ - رجوع شود بنمره ۱۲۲ از تراجم .

۳ - چنانکه ملاحظه میشود قائل این ابیات برای اقامه وزن حرف اطلاقى بر آخر « الحبيب » افزوده و حال آنکه الحاق حروف اطلاق در آخر مصاربع اول در صورتیکه کلمه اخیر اسم محلى بآل یا فعل باشد جز در ابیات مصرعه جایز نیست و از عیوب بزرگ شعر محسوب میشود مانند این بیت ابو نواس ،
اقلنی قد ندمت من الذنوب و بالأقرار عدت من الجعود

و بیت مصرع بیتى است که هر دو مصراع آن مقفی باشد یعنی آخرین جزء صدر بیت و عجز آن دارای يك وزن و يك روي و يك اعراب باشند چنانکه در مطالع قصاید معمول است مانند قول مثبني
العجب ما منع الكلام الألسنا و الذ شكوى عاشق ما اعلنا و گاه نیز در غیر مطالع شاعر تصریح نماید مانند قول امری القیس در اثناء معلقه خود ،

افاطم مهلاً بعض هذا التذلل و ان كنت قد ازعت صرعى فاجلى

۴ - تصحیح قیاسی قطعی ، - هر سه نسخه ، عن ،

۲۲۴ - الشيخ عز الدين محمود بن الشيخ شهاب الدين

أبي الخير بن أبي الفضل^۱

العالم الرباني الواجد^۲ الصمداني تأسى بطريقة القوم في البذل والأبشار
والترك وعدم الأدخار والمؤاساة مع الصغار والكبار ذكر الناس سنين ونصح
لله المسلمين وجلس كل أيامه لقضاء الحوائج وقام جل لياليه لأداء النوافل وكان
يؤاكل كل مسكين ويجالس كل مستكين لم يشتغل قط بزينة الدنيا ولم ينحرف
عن الطريقة المثلى واختار لنفسه الفقر ولبس لبوس^۳ الرضا والصبر كنت احضر
مجالسه وخالواته والتقط من درر الفاظه ومنشأته وله كلمات عالية واشعار فائقة تشهد
على صحته حاله واستقامة افعاله ، توفي في سنة . . . وسبعماية^۴ و دفن في بقعته
العامة ، ومما انشدنيہ لبعضهم :

كثيرة النوم ثورث الحسرات	يا طویل الرقادِ وَالْقَفَلَاتِ
لرقادا يطول بعد ممات	ان في القبر ان نزلت به
بذنوب عملت او حسنات	ومهدا مهدا لك فيه
ت وكم مات امنا ببيات	ا امنت البيات من ملك الامو

رحمة الله عليهم (ورق ۱۳۷) .

۱ - م كلمات بن أبي الفضل را ندارد . - این شخصی بتصريح مؤلف در نمره بعد برادر معين الدين

احمد بن أبي الخير مؤلف شيرازنامه است ،

۲ - كذا في ب (بالجيم) ، ق ، الواحد (بالحاء المهملة) ، م : العارف ،

۳ - م ، لباس ، ۴ - جى آحاد وعشرات در هر سه نسخه سفيد است ،

۲۲۳ - مولانا معین الدین احمد بن ابی الخیر^۱

اخوه العالم الفاضل المتفطن الكامل كان يدرس في المدرسة المسعودية و
يذكر في المسجد البغدادي وله منصب وعظ في المحافل قد اخذ الطريقة من آباءه
الكرام و عن الشيخ صدر الدين عبد اللطيف^۲ بن كهف الدين اسمعيل بن عمر
القصرى و عن الشيخ قطب الدين النامقى الجامى^۳ و لبس الخرقه عن الشيخ
فخر الدين ابن اخى سيدى احمد الكبير^۴ و عن خاله الشيخ الحاج ركن الدين

۱ - این شخص خود مؤلف شیرازنامه و برادر صاحب ترجمه بلافاصله قبل است ، و نام و نسب کامل او (از روی مقایسه مجموع مواضعی که در شیرازنامه بنام خود و نام آباء و اجداد خود اشارتی کرده بایکدیگر و نیز با مواضعی در کتاب حاضر که در آن اشاره ببعضی از افراد این خاندان زرکوب شده) از فرار ذیل است : ابوالعباس معین الدین احمد بن شهاب الدین ابی الخیر حمزه بن ابی الفضل حسن (خط) بن عزالدین مودود ذهبی مشهور بزیرکوب بن ابی الفضل محمد بن معین الدین محمود اصفهانی شیرازی -

۲ - با فحص بلیغ ما نتوانستیم هیچگونه اطلاعی درخصوص این شخص بدست بیاوریم ، و كهف الدین اسمعيل بن عمر قصرى پدر وی قطعاً غیر اسمعيل قصرى شيخ خرقه نجم الدین کبری است که ترجمه احوال او در تفجحات و غیره مسطور است زیرا که تاریخ وفات این اسمعيل قصرى شيخ خرقه نجم الدین کبری در سنه ۵۸۹ بوده (خزینة الأصفیاء ج ۲ ص ۱۳) در صورتیکه تاریخ وفات صاحب ترجمه معین الدین احمد بن ابی الخیر ~~ص~~ از پسر كهف الدین اسمعيل بن عمر قصرى مذکور در متن اخذ طریقت نموده بوده سنه ۷۸۹ است یعنی بفاصله دوست سال بعد از وفات اسمعيل قصرى شيخ خرقه نجم الدین کبری ، پس تقریباً از محالات عادى است که صاحب ترجمه با کسی بتواند معاصر باشد ~~حک~~ پدر آنکس دوست سال قبل از وفات وی وفات یافته بوده است ، ۳ - از نسبت « نامقى جامى » واضح است که این شخص از اعیان شیخ الاسلام احمد بن ابی الحسین نامقى جامى معروف ملقب بزنده آیل متوفى در سنه ۵۳۶ بوده است ، ولی ما نتوانستیم ما بین سلسله مشایخ جام از اعیان شیخ الاسلام مزبور که مسند ریاست و خانقاه و نفوذ و تمکن ایشان در ناحیه جام از عهد خود شیخ جام تا اواخر قرن نهم باقى بوده و اسامی بسیاری از آنان در بعضی از کتب تواریخ مانند مجمل فصیح خوافى و حبیب السیر مذکور است کسی را بیابیم که ملقب بقطب الدین و عصر او نیز با عصر صاحب ترجمه حاضر و فوق دهد ، ۴ - برای اطلاع از ماخذ ترجمه احوال سیدی احمد کبیر یعنی سیدی احمد رفاعی رجوع شود بسابق ص ۱۲۵-۱۲۶ حاشیه ۱ ، ولی بواسطه فقدان وسائل در طهران و عدم دسترسی بکتاب فرقه رفاعیه تحصیل معلوماتی بقیه در منفعت بند